

شما بعد از جانبازی شهید بنیانی با ایشان ازدواج کردید، معیار شما برای همسری با یک جانباز ۷۰ درصد چه بود؟

ما خودمان یک خانواده انقلابی داشتیم. پدرم هشت سال در دفاع مقدس حضور داشت و جانباز اعصاب، روان و شیمیایی است. گلوله به کتف پدرم خورد، تر کش به گوشش اصابت کرد و شنوایی‌اش را از دست داد، الان سمعک می‌گذارد. آن زمان با آنکه کودک بودم، یادم است پدر هم در موقع از جبهه می‌آمد، مجروح بود. همه بدنش تر کش داشت. پسر عموی ما شهید جعفر سرداری کنار عمویم محمد سرداری سال ۶۴ در یک عملیات به شهادت رسیدند. پدرم اسلحه عمو را گرفت و به جبهه رفت، من رنج جانبازان را از نزدیک دیده بودم. بنابراین با شناخت و آگاهی کامل از سختی زندگی با جانباز به خواستگاری آقای بنیانی جواب مثبت دادم. سال ۸۲ عقد و سال ۸۴ ازدواج کردیم. حاصل زندگی‌ام با شهید دو پسر دوقلوس؛ من ۱۳ سال شریک دردهای یک جانباز بودم.

نحوه مجروحیت و جانبازی شهید بنیانی چگونه بود؟

همسرم از انقلابی‌ها و زرمنده‌های پیشکسوت شهرمان بود. ایشان با شروع جنگ تحمیلی ۹بار به جبهه رفت. در جبهه تبریزی بود، اما قسمتش این بود که در شهر جانبا شود. سال ۱۳۵۹ از طرف سپاه فجر شیراز مأمور شده بود برای جمع آوری شهدایی که از سوی منافقین به شهادت رسیده بودند به فلکه شهرداری شیراز برود. منافقین که از جبهه در تعقیبش بودند به او حمله کر دند و گلوله به نخاعش اصابت کرد؛ جانباز قطع نخاع گردنی شد. همسرم اوایل پیروزی انقلاب در سن کم وارد سپاه شده بود. آن موقع ضدانقلاب پاسداران را ترور می‌کردند و مردم عادی را به شهادت می‌رساندند. همان زمان منافقین به عنوان مردم عادی به ملاقات جانبازان می‌رفتند تا اگر توانستند آنها را در بیمارستان به شهادت برسانند. وقتی آقای بنیانی جانباز شد، تعدادی از منافقین در پوشش شهروندان عادی به عیادتش می‌روند. همسرم با آنها خوش و بش می‌کند، اما شهید رسولی که از دوستان همسرم بود، می‌گوید چرا با اینها گرم گرفتی، اینها منافق هستند. بعد متوجه می‌شود که عوامل نفاق زیر تخت همسرم تارنچک کار گذاشته‌اند.

شهید بعداز جانبازی چه کاری انجام می‌داد؟

همسرم وقتی قطع نخاع گردنی شد تا مدتی هیچ کاری نمی‌توانست انجام بدهد، دست و پایش کار نمی‌کرد. انگار یک تکه گوشت یکجا افتاده بود. نمی‌توانست روی تخت یا چرخ برود یا رانندگی کند. قبل از مجروحیت در کنار شغل پاسداری، کارگر بنا هم بود. همسرم مدتی بعد که به‌خودش آمد در کارهای فرهنگی شرکت می‌کرد، به ورزش تنیس می‌رفت. دستش کار نمی‌کرد و مجبور بود دستش را با یک چیزی ببندد تا بتواند در مسابقه با دیگر جانبازان شرکت کند.

کسانی که همسر تان را مجروح کردند، دستگیر شدند؟

سه نفر موتور سوار بودند که دستگیر شدند. کسی که تیراندازی کرده بود و باعث مجروحیت همسرم شد اعدام و دو نفر دیگر را پدر شوهرم بختنید.

در زندگی مشترک وزیر یک سقف ایشان را چطور آدمی شناختید؟

شهید بنیانی اعتقاد زیادی به قمر بنی‌هاشم(ع) داشت. خیلی به حضرت عباس(ع) متوسل می‌شد و جواب هم می‌گرفتند. اتفاقات خوبی در زندگی‌ام با شهید دیدم که شاید در زندگی با یک آدم سالم نمی‌افتاد. خانواده‌ام راضی به ازدو اجم نبودند. در روزهایی که به خواستگاری‌ام آمده بودند، خوابی دیدم که باعث شد در تصمیمم برای ازدواج با شهید بنیانی مصمم تر شوم. در خوابم شهید دستگیر از من خواست ایشان را مقابل مادرشان حضرت زهرا(س) روسفید کنم و به جانباز جواب مثبت بدهم. وقتی عقد کردم رؤیای صادقانه‌ام را برای آقای بنیانی تعریف کردم. ایشان گفت شما می‌دانستید اولین کسی که وقتی مجروح شدم بالای سرم آمد و در بیمارستان هم کنارم بود، شهید دستگیر بود؟ از همان زمان تصمیم گرفتم تا پای جان برای همسر جانبازم بایستم. وضعیت جسمی، سختی‌های زندگی و مشکلاتم براریم مهم نبود. با توکل به خدا و برای رضای خدا با او ازدواج کردم. همسرم متولد سال ۱۳۴۴ بود و من متولد ۱۳۵۹ هستم. حدوداً ۱۶ سال از او کوچک‌تر بودم. از آنجا که اخلاقش خوب بود، انگار دو پرنده بودیم که جان‌شان برای هم است. خیلی به او وابسته بودم، زندگی خوب و عاشقانه‌ای داشتیم.

سختی‌های زندگی یک جانباز چگونه بود؟

همسرم به تنهایی نمی‌توانست روی تخت یا ویلچرش برود. لباسش را خودش نمی‌توانست بپوشد. محدودیت‌هایی در زندگی‌مان ایجاد شده بود. نمی‌توانستیم بیرون یا مسافرت

جانباز شهید بنیانی در اوایل مجروحیت



۱۳سال شریک دردهای یک جانباز بودم

گفت‌وگوی «جوان» با همسر جانباز شهید عبدالعلی بنیانی اولین جانباز قطع نخاع شیراز

■ **زینب محمودی‌عالمی**

شهید عبدالعلی بنیانی سال ۱۳۴۳ در شیراز متولد شد. وقتی انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، نوجوانی ۱۴ساله بود، اما از همان زمان در میدان نبرد حضور یافت و با تشکیل سپاه پاسداران به عضویت این نهاد انقلابی در آمد و در چند عملیات دفاع مقدس شرکت کرد. منافقین که از فعالیت‌های عبدالعلی عصمانی بودند، در صدد ترورش برآمدند و نهایتاً در اول بهمن ۱۳۵۹وقتی مشغول پاسداری از شهرش بود با گلوله گروه‌ک تروریستی منافقین قطع نخاع شد. در لحظه مجروحیت عبدالعلی، آیت‌الله شهید عبدالحسین دستغیب (سومین شهید محراب) اولین کسی بود که بر پیکر نیمه‌جان عبدالعلی حاضر شد. در آن مقطع قسمت نبود او به شهادت برسد. مانند تا ۳۷سال درد و رنج جانبازی ۷۰درصد را تحمل کند و نهایتاً در شازندهم مهر ۱۳۹۶به شهادت برسد و به دوستان شهیدش بپیوندد. گفت‌وگوی ما با «کلثوم سرداری» همسر جانباز شهید «عبدالعلی بنیانی» را که سال‌ها با این جانباز زندگی کرده و همراه دردها و سختی‌های او شده بود، پیش‌رو دارید.

برویم. اوایل نمی‌توانستم او را روی چرخ یا تخت بگذارم تجربه نداشتیم. وقتی به خودم آمدم، دیدم چه شرایط سختی انتخاب کردم. با خودم فکر کردم در کنار سختی‌ها رضایت خداوند و امام‌زمان(عج) مهم است. به خدا گفتم چرا کاری نمی‌کنی که یاد بگیرم چطور از همسر جانبازم نگهداری کنم. اوایل برادران همسرم یا پرستار برای کمک می‌آمدند. ماه رمضان بود خدا خواست تلویزیون را روشن کردم مستندی در مورد جانباز قطع نخاع دیدم. همسر جانباز خیلی راحت شوهرش را روی ویلچرو تخت گذاشت؛ نگاه کردم یاد گرفتم.

پایه ویلچر را درآوردم و به لبه تخت چسباندم. روی تخت یک پارچه پهن کردم. زیر زانوهای همسرم را می‌کشیدم تا روی تخت برود. اگر جانباز قطع نخاع زیاد روی ویلچر باشد زخم بستر می‌گیرد. پس مرتب باید جابه‌جایی‌اش شد. همسرم انگشت دستش کمی حس داشت. دستش را روی لبه تخت می‌گذاشت

و کمک می‌کرد تا روی تخت قرار بگیرد. تنها چیزی که کمک می‌کرد از روی ویلچر نینفد ترمز ویلچر بود که روی تخت ثابت می‌ماند. خدا را شکر یاد گرفتم کارهایش را انجام دهم. **از جانبازی‌شان خسته می‌شدند؟**

خیلی زجر می‌کشیدند. خیلی درد داشتند. درد عصبی وقتی توی دستانت می‌آمد یا در شکمش می‌پیچید، نمی‌دانست به کجا پناه ببرد. فقط امام‌زمان(عج) و قمر بنی‌هاشم(ع) را صدا می‌زد. داروها دیگر فایده نداشت. از داروهای گیاهی استفاده می‌کردم. همه جانبازان قطع نخاع به خاطر نداشتن تحرک

گاهی عفونت می‌کنند. همسرم مایعات زیاد می‌خورد، اوایل تجربه نداشتیم، وقتی حالش بد می‌شد، چه کار کنیم. حتی پیش آمده بود تب و لرز شدیدی کرده، نمی‌دانستیم چکار کنیم. من و مادر شوهرم یک ملحفه را خیس کردیم و از روی سرش تا انگشت پاهایش کشیدیم. ملحفه‌از شدت تبش خشک شد و برای همین تختش را آماده کردم. دو هفته اول خوب شد و گریه می‌کردم. ناراحت شد و گفت مگر من مرده‌ام که گریه می‌کنی! برونزنگ بنز خانه دوستم شماره مرکز سلمان را بگیر تا آنها به دادم برسند. زنگ زدم خانه دوستش، خانمش خیلی راهنمایی‌ام کرد. به من گفت چه داروهایی باید استفاده کنم. وقتی حالش بد می‌شد، زجر می‌زد می‌یکی به دوش می‌رسید. شده بود بارها او را شبانه به بیمارستان می‌رساندم. خیلی زجر می‌کشید. نهایتاً عفونت وارد خوشش شد و به دلیل عوارض جانبازی ۱۶مهر ۱۳۹۶به شهادت رسید.

لحظه شهادت شما کنار همسر تان بودید؟

دو سه هفته بیمارستان بالای سرش بودم. مادرم آمد و گفت برو خانه به درس بچه‌هایت برس. وقتی به خانه رفتم، بچه‌ها گفتند غذایی که بابا دوست دارد درست کن. غذا درست ردم لباس‌هایش را اتو کردم. دکتر گفته بود امیر مرخص می‌شود، برای همین تختش را آماده کردم. دو هفته اول خوب شد و

از راست به چپ

■ ۱- از شهرهای خراسان شمالی - نوعی ترشی - ۲- میزبان المپیک ۲۰۰۸ - سلاح پرتابی - مکمل امضا - خیرگزاری فلسطینی ■ ۳- مساوی - تصویر صورت - یا گریه اثر عبیدزاکانی است- موضوع و محبت ■ ۴- نصیحت - پشت سر - سبزی ضد سرطان ■ ۵- اثر چربی روی لباس - علامتی در ریاضی - گاو ماده جوان خاندان ■ ۶- پایتخت اتریش - جان‌کنند - راه آذری - چاهی در جهنم ■ ۷- خاموش فرنگی - اینگوشت سبزی - عمومی شهید پیامبر در احد ■ ۸- بی‌رحم - ریسمان - حیوان بارکش ■ ۹- دوری یاران - بوستان و کشتزار - سرای مهر ■ ۱۰- امتحان - وزیر خارجه اسبق آمریکا - برکت صبحانه - زرد انگلیسی ■ ۱۱- پر حرفی - نوعی باکتری - کاشتن برنج - شکم‌بند طبی ■ ۱۲- کودکی - شتر خوش‌شانس - مسجدی قدیمی در محدوده بازار تهران ■ ۱۳- نام قدیم فرانسه - در خشش - تنگه بین سیسیل و خا کاصلی ایتالیا - یازده ■ ۱۴- از نام‌های خدا- جلولو-مقابل- جوامرد- کبسه‌خیالی ■ ۱۵- سمینار - پارچه توری درشتیافت

از بالا به پایین

■ ۱- زبان کوچک - مارکت ■ ۲- سپاس شیرین - چه وقت - کبر - گوشت خالص ■ ۳- انبارک کشتی - از هر دو طرف جاهل است - راه تمام ■ ۴- از اعداد - شکاف سر قلم - آغوش ■ ۵- کتاب آدولف هیتلر - حقوق بگیر اداری ■ ۶- از سرداران و فرماندهان شهید سپاه - مجرد - واحد شمارش غذا - از بت‌ها ■ ۷- نماد سرعت - فرشته جان‌ستان - وجه مشترک دشوار و دشمنی ■ ۸- قرن سعدی - همراه کلنگ - نکوهش ■ ۹- دهان - از زیارت‌های معروف شیعیان - شکستن ■ ۱۰- پهلوان - زادگاه پدر شعر نو - مخفف از آن - تابستان ■ ۱۱- مقر اتحادیه اروپا - خاموش کردن آتش ■ ۱۲- آتش برنج - تند و تیز - نظرات ■ ۱۳- انمسفر - ورزشگاه لندن - ضمیر مخاطب ■ ۱۴- ضایعه دهانی - سازمان بین‌المللی استاندارد - درد و رنج - از حروف مقطعه ■ ۱۵- شهری در فلسطین - مراسمی برای افتتاح

شهادتش را در همان بیمارستان به شما اعلام کردند؟

نه، من آنجا متوجه شهادتش نشدم، وقتی به خانه برگشتم، دیدم خانواده رفتار خاصی دارند. انگار می‌خواستند مرا آماده کنند. تخت و لباس‌های شوهرم را جمع می‌کردند. گفتم چه کار می‌کنید، امیر خوب می‌شود. به سمت خانه پدرم رفتم. خانم یکی از جانبازان از مادرم حال آقای بنیانی را پرسید. مادرم چیزی گفت که آن خانم گریه کنان رفت در حیاط را بستا، هنوز متوجه نشده بودم چه خبر است. وقتی دوباره به بیمارستان رفتم، باهامیم یاری نمی‌کرد. نمی‌توانستم قدم از قدم بردارم. به قسمت آی‌سی‌یو رفتم، وقتی وارد شدم با وجود اینکه چشمم را چسب زده و بسته بودند، دیدم از گوشه چشمم اشک می‌آید. دستانتش را توی دستانتام گرفتم. صدایش کردم امیر! تو را خدا چشمانت را باز کن. مرا تنها نگذار! بچه‌هایت کوچک هستند. بین مادرت آمده، به او چیزی نگفتم. مادرت چشمم انتظار است که بر گردی. یکهو حالم بد شد. انگشتان دستم و لبم کبود شد. بی‌جان روی دست مادرم در آی‌سی‌یو افتادم. مادرم داد زد، دو پرستار آمدند با مادرم مرا بیرون بردند. مادرم گفت بلندبلند گریه کن سبک می‌شوی! یکهو دیدم همه جمع شده‌اند! مادرم گفت خدا صبرت بدهد. گفتم خدا یا چطور شد؟ مادرم گفت امیر شهید شد. آن لحظه چیزی نفهمیدم. گوش‌هایم کپک شد. چشمانم سیاهی رفت. چشمم را که باز کردم همه دورم جمع شده بودند. دیگر کاری از دستم برنمی‌آمد. من ماندم با

بیتمان شهیدا!

برخورد بچه‌ها با شهادت پدر چگونه بود؟

روزی که همسرم شهید شد، همه جمع شدند و گریه می‌کردند. بچه‌ها خانه نبودند. وقتی آمدند، برادرم گفت پدر تان پیش خدا رفت و بهشتی شد. پسرمد مهدی روحیه‌اش خراب شد. غذا نمی‌خورد. با پدرش خیلی انس داشت. عادت کرده بود شب‌ها بغل پدرش بخوابد. درشش افت کرد. بعدها که در جمع خانواده شهدا بیشتر قرار گرفتم،م روحیه پسرمد بهتر شد. سر مزار شهید غذا می‌سفره پهن می‌کردم شاید مهدی غذایی بخورد تا شش ماه غذا نمی‌خورد. وقتی لچ می‌کرد، اتاق پدرش می‌رفت، دنبالش می‌گشت و صدایش می‌زد. هر مغازه‌ای که قبلاً با پدرش رفته بودیم این بچه دنبال پدرش می‌گشت، بازار هم می‌رفتم. دنبال پدرش بود. همه متوجه حال و هوای بچه‌ها شده بودند. خیلی بی‌تابی می‌کردند. حتی نصف شب آنها را به دارالرحمه مزار شهیدم می‌بردم. الان بهتر شده‌اند. گاهی یکهو دلتنگ می‌شوند و بهانه پدرشان را می‌گیرند. پسر دیگرم محمدحسین بیشترین با خودم بود. انگار غصه‌ها را در دلش نگه می‌داشت، اما اگر مهدی متوجه شود یکی از جانبازان به شهادت رسیده، یاد پدرش می‌افتد و بیقراری می‌کند.

قبل از شما چه کسی از همسر جانباز تان نگهداری می‌کرد؟

اول پدرش. برادرانش از او نگهداری می‌کردند. پدر شوهرم آدم پاک‌نیتی بود و دست‌خیر داشت. همسرم شش سال در بیمارستان امام‌خمینی تهران بستری بود. پدر شوهرم همیشه کنارش بود، وقتی به رحمت‌شاد رفت، برادر شوهرم از او مراقبت می‌کرد. با شهادت همسرم برای نگهداری دو بچه کوچک‌مادر شوهرم و مادرم کمکم می‌کردند. گاهی وقت‌ها خسته می‌شدم، اما در کنار این سختی‌ها زندگی با جانباز شیرینی خاصی داشت. انگار خدا کمکم می‌کرد کارهایش را انجام می‌دادم. یک نیروی درونی همیشه به مددم می‌آمد.

شهید بنیانی به کدام یک از شهدا علاقه داشتند؟

به امام خمینی، شهید چمران و شهید مدافع حرم عبدالله اسکندری خیلی علاقه داشتند. وقتی متوجه‌شدند سر شهید اسکندری را از بدش جدا کرده‌اند، خیلی گریه کرد و امام‌زمان (عج) و قمر بنی‌هاشم(ع) را صدا می‌زد.

سختن یابانی.

اولین توصیه همسرم در مورد حجاب بود. من هم طوری زندگی کردم که ایشان دوست داشتند. بعد از شهادت همسرم، هیچ وقت زندگی‌مان را خالصی از او ندیدم. انگار در همه لحظات زندگی کنارم هستند و کمکم می‌کنند. وقتی لدم می‌گیرد رویه‌روی قاب عکشم می‌نشینم، گریه می‌کنم و آرام می‌شوم. وقتی مشکلی پیش می‌آید به مزارش در دارالرحمه می‌روم و به قمر بنی‌هاشم(ع) قسمش می‌دهم. اسم حضرت عباس(ع) را که می‌برم گره از کارم باز می‌شود. افتخار می‌کنم که با جانباز ازدواج کردم و سال‌ها همنشین و همراهش بودم.

		۲			۹
	۶	۵			۳
		۴	۸		۶
		۳		۲	۵
	۴	۶			
			۹		۷
		۸	۴		
۵			۳		۲
	۷				۸

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۶	۵	۴	۳	۲	۱		
۶	۵	۴	۳	۲	۱		
۵	۴	۳	۲	۱			
۵	۴	۳	۲	۱			
۴	۳	۲	۱				
۴	۳	۲	۱				
۳	۲	۱					
۳	۲	۱					
۲	۱						
۲	۱						
۱							
۱							

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۰۷۹

◀ **جدول سودوکو**

ارقام ۱ تا ۹ تا طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه‌ر سه فقط یک بار

به کار روند.

▶ **جدول کلمات متقاطع**

▶ **پاسخ جدول شماره ۷۰۷۸**

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۵	۱۰	۱۵	۱۱	۱۶	۱۲	۱۷	۱۳	۱۸	۱۴	۱۹	۱۵	۱۱	۱۶
۲	۶	۱۱	۱۶	۱۲	۱۷	۱۳	۱۸	۱۴	۱۹	۱۵	۱۱	۱۶	۱۲	۱۷
۳	۷	۱۲	۱۷	۱۳	۱۸	۱۴	۱۹	۱۵	۱۱	۱۶	۱۲	۱۷	۱۳	۱۸
۴	۸	۱۳	۱۸	۱۴	۱۹	۱۵	۱۱	۱۶	۱۲	۱۷	۱۳	۱۸	۱۴	۱۹
۵	۹	۱۴	۱۹	۱۵	۱۱	۱۶	۱۲	۱۷	۱۳	۱۸	۱۴	۱۹	۱۵	۱۱
۶	۱۰	۱۵	۱۱	۱۶	۱۲	۱۷	۱۳	۱۸	۱۴	۱۹	۱۵	۱۱	۱۶	۱۲
۷	۱۱	۱۶	۱۲	۱۷	۱۳	۱۸	۱۴	۱۹	۱۵	۱۱	۱۶	۱۲	۱۷	۱۳
۸	۱۲	۱۷	۱۳	۱۸	۱۴	۱۹	۱۵	۱۱	۱۶	۱۲	۱۷	۱۳	۱۸	۱۴
۹	۱۳	۱۸	۱۴	۱۹	۱۵	۱۱	۱۶	۱۲	۱۷	۱۳	۱۸	۱۴	۱۹	۱۵
۱۰	۱۴	۱۹	۱۵	۱۱	۱۶	۱۲	۱۷	۱۳	۱۸	۱۴	۱۹	۱۵	۱۱	۱۶
۱۱	۱۵	۱۱	۱۶	۱۲	۱۷	۱۳	۱۸	۱۴	۱۹	۱۵	۱۱	۱۶	۱۲	۱۷
۱۲	۱۶	۱۲	۱۷	۱۳	۱۸	۱۴	۱۹	۱۵	۱۱	۱۶	۱۲	۱۷	۱۳	۱۸
۱۳	۱۷	۱۳	۱۸	۱۴	۱۹	۱۵	۱۱	۱۶	۱۲	۱۷	۱۳	۱۸	۱۴	۱۹
۱۴	۱۸	۱۴	۱۹	۱۵	۱۱	۱۶	۱۲	۱۷	۱۳	۱۸	۱۴	۱۹	۱۵	۱۱
۱۵	۱۹	۱۵	۱۱	۱۶	۱۲	۱۷	۱۳	۱۸	۱۴	۱۹	۱۵	۱۱	۱۶	۱۲